




## فصل سوم: ادبیات غنایی

درس نهم: پرورده عشق

درس هفتم: باران محبت



### تحلیل فصل و گونه شناسی

ادبیات غنایی اشعار و متونی است که احساسات، عواطف شخصی، حالات عاشقانه و امید و آرزوی را بیان می‌کند. در ادبیات فارسی، موضوع‌هایی غنایی با مفاهیمی همچون عشق، عرفان، مرثیه، مناجات، گلایه و شکایت، معمولاً در قالب‌های شعری غزل، مثنوی و رباعی و نیز در قالب نثر نوشته می‌شود.

خداش در همه حال از بلاگنه دارد	هر آن که جانب اهل خداگنه دارد
که آشنا سخن آشناگنه دارد	حدیث دوست کلیم مگر به حضرت دوست
فرشتات به دودست دعاگنه دارد	دلا معاش چنان کن که گر بلقره پای
که حق صحبت مهر و وفاگنه دارد	سرور و دل و جانم فدای آن یاری

«حافظ»

درس ششم  
پرورده عشقشاعر و داستان سرا ♦ (تولد ۵۳۵-وفات ۶۱۲ ه.ق.)  
شاعر ♦ قرن ششمنظامی گنجوی  
فریدالدین عطار نیشابوری

نظامی گنجوی: شاعر و داستان سرای ایرانی است؛ آثار او: «لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، مخزن الاسرار، هفت پیکر و اسکندرنامه». تذکره الاولیا: تنها اثر مشهور (ثر) شیخ فریدالدین عطار نیشابوری شاعر قرن ششم است. در این کتاب از شرح حال هفتاد و دو تن از عارفان بزرگ سخن گفته شده و داستان ها و گفته های آنان گردآمده است.

## «بیاموزیم»

## واج و انواع آن

کوچکترین واحد آوایی (صوتی یا ملفوظ) زبان است که معنایی ندارد اما در ایجاد معنی یا تفاوت معنایی میان واژه‌ها نقش دارد. برای مثال با تغییر واج دوم این کلمات، معانی جدید ساخته می‌شود: سَر، سِر، سُر، سار، سیر، سور

## انواع واج

۱. صامت‌ها: ء (الف)، ب، پ، ت (ط)، س (ص)، ث ... (۲۳ مورد)

۲. مصوّت‌ها: الف (کوتاه: َ / بلند: ا، و، ی (۶ مورد))

## نکات مهم

۱. «آ» برابر دو واج صامت (أ) و مصوّت (ا) است. (آب سه واج دارد)

۲. هریک از واج‌های «ا، و، ی، ه» اگر واج دوم هجای خود باشند، مصوّت و در غیر این صورت «صامت» محسوب می‌شوند:

اِز: صامت + مصوّت + صامت + صامت  
بَاد: صامت + مصوّت + صامت

❁ (۲۱) **رایت**: عَلم، پَرچم، بیرق | **جهانگیر**: مشهور، معروف، در اینجا منظور «مجنون» است (مرگب) | **مه**: مخفّف «ماه» | **بخت**: اقبال، طالع، شانس، بهره، نصیب | **درماندن**: عاجز شدن، ناتوان شدن | **سخت**: فراوان، به طور جدی، بسیار (فید) / دشوار، محکم، استوار، درشت

❁ **تشبیه**: رایب عشق (اضافه تشبیهی) / رایب عشق (مشبه)، مه لیلی (مشبه به) | **کتابه**: آسمان‌گیر شدن رایب (عَلم) ← برافراشته شدن عَلم / آسمان‌گیر شدن رایب عشق ← پراوازه شدن و معروف شدن عشق کسی / دل برداشتن بخت ← روی برگرداندن بخت و اقبال، بیچارگی و بدبختی کسی | **استعاره**: مه لیلی ← چهره لیلی / **تشخیص**: دل برداشتن بخت | **امراعات نظیر**: مه، آسمان | **جناس**: بخت، سخت

❁ (۱) **چون رایت عشق آن جهانگیر**

شد چون مه لیلی آسمان‌گیر

❁ (۲) **برداشته دل ز کار او بخت****درمانده پدر به کار او سخت**

هنگامی که آوازه عشق مجنون، چون زیبایی چهره لیلی در جهان پیچید (به گوش جهانیان رسانید)، بخت و اقبال از مجنون روی برگردانید و پدر او در حل مشکلاتش، بسیار عاجز و ناتوان شده بود.

❁ (۳) **خویشان**: اقوام، منسوبان، نزدیکان، وابستگان (وندی) | **نیاز**: حاجت، میل، خواهش | **چاره‌ساز**: چاره‌گر، علاج‌کننده، چاره‌کننده (مرگب)

❁ (۳) **خویشان همه در نیاز با او**

هر یک شده چاره‌ساز با او

همه اقوام و خویشاوندان، برای حل مشکل مجنون، به همراه پدر او به چاره‌اندیشی پرداختند.

﴿۴﴾ بیچارگی ورا چو دیدند  
در چاره‌گری زبان کشیدند

[اقوام مجنون] هنگامی که درماندگی پدر مجنون را دیدند، برای چاره‌جویی به گفت‌وگو و رایزنی پرداختند.

﴿۴﴾ بیچارگی: درماندگی، عجز، درماندگی، ناتوانی، فروماندگی (وندی) | ورا: مخفف «او را» | چاره‌گری: تدبیر، مصلحت‌اندیشی، مداوا، علاج‌خواهی، چاره‌اندیشی (وندی)  
﴿\*﴾ کنایه: زبان کشیدن ← سخن گفتن، گفت‌وگو کردن

﴿۵﴾ گفتند به اتفاق یک سر  
کز کعبه کشاده کرد این در

همه اقوام، با اتفاق نظر، گفتند که مشکل مجنون با زیارت خانه خدا، حل می‌شود.

﴿۵﴾ به اتفاق: به همراهی، با هم دستی، با هم پشتی، با سازواری (وندی) | یک‌سر: سراسر، باهم، تماماً (مرکب) | کشاده: باز، گشوده (وندی)  
﴿\*﴾ کنایه: گشوده شدن در ← برطرف شدن مشکل، حل شدن مشکل

﴿۶﴾ حاجت که جله جهان اوست  
محراب زمین و آسمان اوست

خانه خدا محل برآورده شدن نیاز همه مردم جهان و قبله‌گاه اهل زمین و آسمان است.

﴿۶﴾ حاجت‌گه: حاجت‌گاه، محل برآورده شدن نیازها (وندی) | جمله: همه، همگی، تماماً، سراسر | محراب: بالای خانه و صدر مجلس، جای ایستادن پیش نماز در مسجد، قبله، آنجا که روی بدان عبادت کنند. | او: ضمیر «او» در گذشته‌گاهی برای غیرانسان نیز به کار رفته است؛ (مرجع آن: کعبه)  
﴿\*﴾ مجاز: جهان ← مردم / زمین و آسمان ← اهل زمین و آسمان | مراعات نظیر: زمین، آسمان، جهان / محراب، حاجت‌گه

﴿۷﴾ چون موسم حج رسید، برخاست  
اشتر طلبید و محل آراست

وقتی زمان حج فرارسید، پدر مجنون، شتری درخواست کرد و برای سفر آماده شد.

﴿۷﴾ موسم: وقت، زمان، هنگام رسیدن چیزی | برخاستن: بلند شدن، ایستادن، قیام کردن | اشتر: شتر | محمل: کجاوه، مهد | آراستن: تزئین کردن | طلبیدن: درخواست کردن، طلب کردن  
﴿\*﴾ مراعات نظیر: اشتر، محمل | کنایه: محمل آراستن ← آماده سفر شدن

﴿۸﴾ فرزند عزیز را به صد جهد  
بشاند چو ماه در یکی مهد

پدر مجنون با تلاش فراوان، فرزند عزیز خود را که برای او مانند ماه زیبا بود، در کجاوه نشاند و قصد سفر به حج کرد.

﴿۸﴾ عزیز: ارجمند، بزرگوار | جهد: تلاش، سعی | مهد: کجاوه، محمل، اتاقکی که روی شتر می‌گذارند و در آن می‌نشینند. | یکی مهد: یک مهد (ترکیب وصفی)  
﴿\*﴾ جناس: جهد، مهد | تشبیه: فرزند (مشبه)، ماه (مشبه‌به)

﴿۹﴾ آمد سوی کعبه سینه پر جوش  
چون کعبه نهاد حلقه در کوش

پدر مجنون، مشتاقانه و با بی‌تابی به سوی خانه خدا آمد و مانند غلامی به کعبه متوسل شد.

﴿۹﴾ پر جوش: پر شور، با حرارت (مرکب)  
﴿\*﴾ مجاز: سینه ← دل، قلب | کنایه: حلقه در گوش نهادن ← اظهار بندگی کردن، مطیع بودن / سینه (قلب) پر جوش بودن ← بی‌قراری و اشتیاق | تشبیه: پدر مجنون (مشبه)، کعبه (مشبه‌به)

﴿۱۰﴾ گفت ای پسر این نه جای بازی است  
بشاب که جای چاره‌سازی است

پدر مجنون گفت: ای پسر، این‌جا (خانه خدا) جای رفتار کودکانه نیست، شتاب کن، زیرا این‌جا، مکان چاره‌گری است (با درخواست از خداوند، چاره‌ای برای حل مشکلات پیدا کن)

﴿۱۰﴾ ای پسر: منادا | این: ضمیر اشاره؛ مرجع آن «کعبه» | بازی: هر کاری که مایه سرگرمی باشد، رفتار کودکانه و غیر جدی برای سرگرمی، کار تفریحی، مزاح، سهل‌انگاری | چاره‌سازی: چاره‌گری، مصلحت‌اندیشی، تدبیر، تأمل، تفکر (وندی - مرکب)

❁ **گو:** بگو؛ فعل امر از مصدر «گفتن» | **یا رب:** ای خدا، ای پروردگار (منادا) | **گزارف کاری:** بیهوده کاری، اسراف، مبالغه، افراط در این جا افراط در عشق ورزی (وندی ← مرکب) | **توفیق:** مدد کردن، بخت، سازگار گردانیدن، عنایت و لطف الهی | **دهم:** به من بده (م: متمم) جابه جایی ضمیر صورت گرفته است. | **رستگاری:** آزادی، رهایی، نجات (وندی)

❁ (۱۱) **گو، یارب، از این گزارف کاری**

**توفیق دهم به رستگاری**

بگو: خدایا، مرا از این کارهای بیهوده نجات بده و به سعادت و خوشبختی برسان.

❁ **دریاب:** از مصدر «دریافتن»: مرا از بلا برهان، به من مدد رسان، حال من را درک کن | **مبتلا:** گرفتار، دچار، دلباخته، عاشق، رنجور | **بلا:** مصیبت، غم، اندوه، رنج، گرفتاری، سختی | **عشقم:** ضمیر «م» در مصراع دوم مفعول است و در جای خود قرار نگرفته است. «م» در مصراع اول معادل فعل اسنادی «هستم» است. ❁ **تشبیه:** بلای عشق (اضافه تشبیهی) | **قافیه:** مبتلا، بلا / ردیف: عشقم

❁ (۱۲) **دریاب که بتلای عشقم**

**آزاد کن از بلای عشقم**

بگو: ای خدا، به من کمک کن که گرفتار عشق هشتم و مرا از رنج و سختی این عشق نجات بده.

❁ **مجنون:** جنون زده، دیوانه، آن که عقل او زایل شده باشد، شورید (لقب قیس بنی عامر، عاشق لیلی) | **چو:** وقتی که (حرف ربط وابسته ساز) و جمله غیر ساده (مرکب) می سازد | **حدیث:** سخن نو، هر چیز نو، جدید، تازه / واقعه، مطلب، قضیه، حادثه | **بگریست:** گریه کرد (ماضی ساده سوم شخص مفرد) | **بخندید:** خندید (ماضی ساده سوم شخص مفرد)

❁ (۱۳) **مجنون چو حدیث عشق بشید**

**اول بگریست، پس بخندید**

مجنون هنگامی که موضوع عشق را شنید ابتدا گریه کرد و سپس خندید و شادمان شد.

❁ **تضاد:** بگریست، بخندید | **مراعات نظیر:** حدیث و شنیدن / مجنون و عشق

❁ **مار حلقه:** مار چنبره زده، مار حلقه زده | **برجستن:** جهیدن، پریدن از پایین به بالا، شتافتن، جنبیدن، تپیدن، به هوا پریدن | **حلقه:** هر چیز مدور به شکل دایره، دایره، انجمن، مجلس، گروه، انگشتر ❁ **تشبیه:** مجنون (مشبه)، مار حلقه (مشبه به) | **تشخیص و استعاره:** حلقه زلف کعبه | **مراعات نظیر:** مار، حلقه / دست و حلقه / زلف، دست | **کنایه:** دست در حلقه کعبه زدن ← متوسل شدن

❁ (۱۴) **از جای چو مار حلقه برجت**

**در حلقه زلف کعبه زد دست**

مجنون مثل مار حلقه زده، از جای خود برخاست و به حلقه خانه خدا متوسل شد.

❁ **تُر:** بغل، آغوش / حرف اضافه، نشانه متمم | **منم:** من هشتم

❁ **جناس:** در، بر (ناقص) / بر، بر (تام) / در، در (تام) | **کنایه:** حلقه برد در شدن ← متوسل شدن / حلقه در برگرفتن ← متوسل شدن، یاری خواستن | **تشبیه:** من (مشبه)، حلقه در (مشبه به) | **مراعات نظیر:** حلقه، در

❁ (۱۵) **می گفتم، گرفته حلقه در بر**

**کامروز منم چو حلقه در**

مجنون در حالی که حلقه کعبه را در آغوش گرفته بود، می گفت: امروز من مانند حلقه در کعبه به تو متوسل شده ام و از تو یاری می خواهم.

❁ **گویند:** می گویند (مضارع اخباری) | **طریق:** راه، روش، شیوه، رسم، اسلوب، نحوه | **آشنایی:** اُلفت، نزدیکی، دوستی، خویشاوندی، مؤانست (وندی)

❁ (۱۶) **گویند ز عشق کن جدایی**

**این نیست طریق آشنایی**

خدایا، همه به من می گویند (از من درخواست می کنند) که از عشق [لیلی] دوری کن، اما این رسم دوستی و عشق ورزیدن نیست.

↑ مرتبط با:

مرا مگوی که پرهیز کن ز میکده خواجه که مست عشق نداند حدیث توبه و پرهیز نیست ناصح، کار من ترک طریق عاشقی تا مرا عشق است کار از من مجو کار دیگر مکن تا توانی بی وفایی که دور است از طریق آشنایی شرط اول صدق باشد در مقام دوستی تا نهد سر از صفا اندر سر پیمان دوست

❁ **پرورده:** پرورش یافته، تربیت شده، بزرگ شده، بالیده و نمو کرده (وندی) | **سرشت:** نهاد، فطرت، ذات، طبیعت (ساده) | **سرنوشت:** تقدیر، حکم و قضای ازل، قضا و قدر (مرکب)

❁ (۱۷) **پرورده عشق شد سرشتم**

**جز عشق مباد سرنوشتم**

خدایا تمام وجود من با عشق پرورش یافته است و امیدوارم سرنوشتی جز عشق نداشته باشم.

❁ **واج آرای:** تکرار واج های «س، ش، ر»

↑ مرتبط با:

کنون جز عشق و غیر از عاشقی کاری ندارم من ز عشق و عاشقی از کس ندارم در جهان پروا «صفی» را عشق و زندگی سرنوشت افتاد در قسمت چه باک از بی نمازی گوید آلوده است دامانم در سرم یاد به جز یاد تو ای دوست نباشد در دلم عشق به جز عشق تو ای یار ندارم هر کسی را هنری پیشه و کاری در پیش نیست جز عشق تو ای رشک پری، پیشه ما

۱۸) یا رب، به خدایی خدایت

وان که به کمال پادشاهیت،

۱۹) کز عشق به غلغلی رسانم

کاو ماند اگرچه من ناام

خدایا تو را به خداوندی‌ات سوگند می‌دهم و آن‌گاه به کمال و عظمت و بزرگی‌ات، قسمت می‌دهم، که مرا به مرحله‌ای از عشق برسانی که لیلی (معشوق) زنده بماند اگر چه من زنده نمانم.

۲۰) کچ ز شراب عشق مسم

عاشق تر از این کنم که هتم

خدایا، هر چند وجود من از عشق سرشار است و سرمست از عشق هستم، از تو می‌خواهم عشق مرا نسبت به لیلی بیشتر کنی.

۲۱) از عمر من آنچه هست بر جای

بستان و به عمر لیلی افزای

خدایا، هر چه از عمر من باقی مانده است، بگیر و به عمر لیلی اضافه کن (مفهوم: از خود گذشتگی عاشق (مجنون) و مرتبط با بیت ۱۹ است).

۲۲) می‌داشت پدر به سوی او گوش

کاین قسه شنید، کشت خاموش

پدر مجنون به سخنان او گوش می‌داد (سخنان او را می‌شنید) و با شنیدن راز و نیاز عاشقانه مجنون، سکوت اختیار کرد.

۲۳) دانست که دل اسیر دارو

دردی نه دواپذیر دارو

پدر مجنون، متوجه شد که او گرفتار درد عشق است و این درد قابل معالجه نیست.

۱۹۱۸)

☞ به خدایی: سوگند به خدایی تو می‌خورم (حذف فعل به قرینه معنوی)، «به» در معنای سوگند | به کمال پادشاهی: سوگند به کمال پادشاهی تو می‌خورم (حذف فعل به قرینه معنوی): «به» در معنای سوگند | غایت: پایان، نهایت، مقصد، مقصود، نهایت آرزو، تمامی مطلوب | رسانم: برسانم، مرا برسان | کاو: مخفف «که او» مرجع ضمیر «او: لیلی»

↑ مرتبط با:

صائب ز خود برای که شرط طریق عشق گام نخست از خودی خود گذشتن است  
در طریق وفا ز روی صفا جان کن ایثار اگر وفا داری  
گر رود سردر سرعشقی «اسیری» گو برو در طریق عاشقی باید که باشی بی هراس  
عشق بازان چون اسیری در طریق عاشقی دست دل یکبارگی شستند از جان و جهان

۲۰)

☞ «م» در مستم: مخفف فعل «هستم» / «م» در «هستم»: شناسه اول شخص مفرد | عاشق تر از این کنم: مرا عاشق تر از این کنی (ضمیر م: مفعول و در جای خود قرار نگرفته است)

↑ مرتبط با:

مست شراب عشق ز هشیار عقل به با زاهدان بگوی ز ما این پیام را  
در شراب عشق او ذوق خوشی دارد مدام یک جرعه‌ای از جام او خوشتر ز صد جام جم است  
مست شراب عشق نبیند غم خمار هر مستی دگر که بود بی خمار نیست

۲۱)

☞ برجای: ثابت، پایدار، باقی، برقرار، برجای مانده | بستان: بگیر؛ فعل امر از مصدر «ستاندن» | افزای: بیفزای، اضافه گردان؛ فعل امر از مصدر «افزودن»

☞ تضاد: بستان کم کن، افزای | تکرار (واژه‌آرایی): عمر

↑ مرتبط با:

من از وی برنخوردم، یا رب آن سرو ز شاخ عمر بر خوردار باشد  
خوشم که خرده جان صرف یار جانی شد دوروزه هستی من عمر جاودانی شد  
از برای عمر جاویدان او دائماً ورد زبان من دعاست  
سودا نگر که بر سر بازار عاشقی خواهیم زیان خویش و نخواهم زیان او

۲۲)

☞ کاین: مخفف «که این» | قسه: حکایت، داستان، خبر، بیان حال، سخن، حرف، (راز و نیاز مجنون با خداوند) | گشت: شد (فعل اسنادی) | خاموش: ساکت، بی‌صدا، بی‌گفت‌وگو، آرام (مسند)

☞ کنایه: گوش داشتن به سوی کسی ← سخن کسی را شنیدن یا استراق سمع کردن | واج آرایی: تکرار واج‌های «ش، س» | مراعات نظیر: قسه، گوش، شنید

۲۳)

☞ اسیر: گرفتار، زندانی، مقید، محبوس | دواپذیر: علاج‌پذیر، قابل مداوا، چاره‌پذیر، قابل معالجه (مرکب)

☞ کنایه: دل اسیر داشتن ← عاشق بودن، گرفتار عشق کسی بودن | مراعات نظیر: درد و دوا / دل و درد | استعاره: درد ← عشق

↑ مرتبط با:

اگر درمان کنم امکان ندارد که درد عشق تو درمان ندارد  
بگذر طبیب از سر درمان درد من بیمار درد عشق ز درمان گذشته است  
چون نیست دواپذیر این درد ما را به دوا چه می‌فریبی  
زحمت مکش طبیب به درمان درد عشق زیرا که درد عشق عجب درد بی‌دواست

## مردان واقعی

📌 **نکام:** نام کوهی است در سرزمین شام | پیر: مرشد، مراد، شیخ، پیشوا، امام، دستگیر، پیر طریقت، پیشوای صوفیان | **سری سقطی:** زاهدی معروف که امام اهل تصوف و عرفان بود و حدوداً در سال (۲۵۷ ه.ق) در گذشته است.

📌 پیام کلی حکایت:

پرهیز از زهد منفی و گوشه‌نشینی (رهبانیت) و دعوت به زندگی اجتماعی همراه با یاد همیشگی خداوند و غافل نبودن از ذکراو.

مرتبط با:

«مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسید و بخرد و بفروشد. و یک لحظه از خدای غافل نباشد (اسرارالتوحید)»

اهلی، چه گوشه‌گیر شوی هیچ کاره‌ای  
با مردم زمانه به سر بردن است کار  
گوشه‌گیری خویش رارسوای عالم کردن است  
گر سر شهرت نداری، شیوه عنقا مگیر  
مفهوم مقابل:

می‌پوش رخ از مردم و با گوشه‌ب‌ساز  
پاسخ مده ار چند دهندت آواز

یکی از کوه **نکام** به زیارت «**سری سقطی**» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر از کوه نکام تو را سلام گفت.» **سری سقطی** گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق، تعالی، غایب نشود. (۱)»  
«تذکره الاولیا، عطار»

نشرگل واژه

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

- سال گذشته خواندیم که در شیوه بلاغی، جای اجزای کلام در جمله، تغییر می‌کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوه عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل در پایان آن قرار می‌گیرد.  
اکنون، اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.  
گفتند به اتفاق یک سر      کز کعبه گشوده گردد این سر
- «**واج**» کوچکترین واحد زبانی است؛ اگرچه معنا ندارد، سبب تفاوت معنایی می‌شود.  
انواع **واج**: **مصوت**: َ، ِ، ُ (کوتاه)؛ ا، و، ی (بلند)  
**صامت**: ع، ب، پ، ت، ...  
«**هجا**» (بخش)، مقدار آوایی است که دهان با یک بار باز شدن، آن را ادا می‌کند. هر هجا از ترکیب دو یا چند واج به وجود می‌آید.  
به الگوهای هجایی توجه کنید:  
الف) صامت + مصوت: «و، با»  
ب) صامت + مصوت + صامت: «سر، بار، آب»  
پ) صامت + مصوت + صامت + صامت: «دشت، ساخت»  
واژه‌های زیر را ابتدا به هجاهای سازنده آن‌ها تجزیه کنید؛ سپس صامت‌ها و مصوت‌ها را مشخص نمایید.  
سامانه:      آرزو:      مؤدب:

### قلمرو ادبی

- شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی، غالباً از قالب «**مثنوی**» بهره می‌گیرند؛ مهم‌ترین دلیل آن را بنویسید.
- هر یک از بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه‌های ادبی بررسی کنید.  
چون رایت عشق آن جهان‌گیر      شد چون مه لیلی آسمان گیر  
برداشته دل زکار او بخت      درماند پدر به کار او سخت
- در بیت زیر، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟  
آمد سوی کعبه، سینه پر جوش      چون کعبه نهاد حلقه در گوش

## قلمرو فکری

۶. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.  
حاجت که جمله جهان اوست    محراب زمین و آسمان اوست
۷. در بیت‌های شانزدهم و نوزدهم، کدام ویژگی‌های «مجنون» بارز است؟
۸. بر مبنای درس و با توجه به بیت‌های زیر، تحلیلی از سبب فکری پدر مجنون ارائه دهید.  
عشق بازی، کار بیکاران بُود    عاقلش با کار بیکاران چه کار؟ (نعمت‌الله ولی)  
از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق    روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند (بیدل)
۹. مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشانِ مجنون و چاره‌سازی آنها مقایسه کنید.  
یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش    بگذار که دل حل بکند مسأله‌ها را (محمدعلی بهمنی)

## پاسخ

۱. همهٔ اقوام مجنون) به اتفاق و یک نظر گفتند که این در (مشکل) از کعبه گشاده می‌گردد.
۲. سا + ما + ن؛ صامت‌ها (س، م، ن) / مصوّت‌ها (ا، ا، ی، آ + ر + زو؛ صامت‌ها (ء، ز) / مصوّت‌ها (ا، ی، و) مؤدّب؛ مُ + ء + د + دَب؛ صامت‌ها (م، ء، د، ب) / مصوّت‌ها (ُ، َ، ِ)
۳. به دلیل طولانی بودن داستان یا موضوع
۴. تشبیه / کنایه / استعاره / مراعات نظیر  
تشخیص / کنایه / جناس
۵. شاعر با تشبیه مجنون به غلامی حلقه به گوش، مفهوم کنایه «اظهار بندگی کردن» را بیان کرده است.
۶. خانهٔ خدا (کعبه) محلّ برآورده شدن نیاز همهٔ مردم جهان و قبله‌گاه اهل زمین و آسمان است.
۷. وفاداری و فداکاری و از خودگذشتگی مجنون
۸. از نظر پدر مجنون، عشق کار بیپوده‌ای است و او به این نکته نیز پی‌برده است که درد عشق علاج‌ناپذیر است.
۹. خویشان مجنون بر این باور بودند که با خردورزی و چاره‌گری و تدبیر می‌توانند گرفتاری مجنون را در عشق حل و برطرف سازند اما در این بیت، شاعر معتقد است، عقل از درک عشق و حل گرفتاری آن ناتوان است.



از عارفان مشهور قرن هفتم (دوره مغول) است که در توفیق با مولانا ملاقات داشت. او کتاب «مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد» را در علم تصوف، اخلاق و آداب معاش و معاد نوشت. متن «باران محبت» از فضل چهارم این کتاب، در خلقت انسان، انتخاب شده است.

### «بیاموزیم»

#### شکل درست املا می همزه

۱. اگر همزه، ساکن یا مفتوح ماقبل مفتوح باشد، به شکل «ا» نوشته می شود.

مثال: رأس، یأس / متأثر، تأثر، تأسف و ...

۲. اگر همزه، ساکن یا مفتوح ماقبل مضموم باشد، به شکل «و» نوشته می شود.

مثال: سؤال، فؤاد / مؤثر، مؤسس، مؤلف و ...

۳. به جز دو مورد ذکر شده در بالا، همزه به شکل «ئ» نوشته می شود.

مثال: مسائل، هیئت، پروتین، تتاترو ...

نکته: در برخی کلمات، همزه بدون کرسی نوشته می شود.

مثال: شیء، سوء، جزء و ...

❁ **تعالی:** بلند پایه گردیدن، بلندی، برتری | **اصناف:** جمع صنف؛ دسته‌ها، انواع، گونه‌ها، اشکال | **وسایط:** جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می‌رسند. | **مقام:** مکان، مرتبه، درجه، منزلت، جای ایستادن، جایگاه / پرده موسیقی | **خلقت:** آفرینش، ابداع، ایجاد، تکوین / نهاد، سرشت، فطرت | **طین:** خاک، گِل، گِل خشک | **مشتبه:** اشتباه کننده؛ مشتبه شدن؛ در شک افتادن، به اشتباه افتادن | **اختصاص:** یگانه و خاص شدن، برگزیده شدن، ویژگی، مخصوص کاری یا چیزی کردن، قرب و منزلت | **واسطه:** سبب، علت، انگیزه، شفیع، میانجی؛ بی واسطه: بی میانجی | **معرفت:** شناخت، آشنایی، علم، حکمت، دانش، هنر، فضل، آگاهی، ادب، شناختن | **تعبیه:** آراستن، آماده کردن، ساختن، آماده سازی، جا سازی، تهیه، بسیج کردن سپاه؛ تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن

❁ **تضمین:** آوردن آیه «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» | **مراعات نظیر:** آب، گل، خانه، ساختن | **تشبیه:** خانه آب و گل آدم؛ آب و گل آدم (مشتبه)، خانه (مشتبه به) / گنج معرفت | **مجاز:** آب و گل ← وجود آدمی

حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، برکار کرد، چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ». خانه آب و گل آدم، من می‌سازم. جمعی را مشتبه شد، گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟»

گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه، که درو گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.» (۱)

وسایط گوناگون در هر مقام، برکار کرد: در آفرینش هر موجود، از واسطه و وسیله‌ای استفاده کرد.

جمعی را مشتبه شد، گفتند نه همه را تو ساخته‌ای؟ گروهی دچار اشتباه و تردید شدند و گفتند: خدایا، آیا همه موجودات را تو نیافریده‌ای؟

اینی خالق بشرًا من طین: همانا من انسان را از گل آفریدم.

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل - علیه السلام - برفت؛ خواست

❁ **جبرئیل:** یکی از فرشتگان مقرب، یکی از چهار فرشته مقرب که حامل وحی برای پیامبر بوده است. | **فرمودن:** امر کردن، دستور دادن، گفتن، انجام دادن | **خلیفت:** خلیفه، جانشین، قائم مقام، پیشوای مسلمان | **عزت:** سربلندی، سرافرازی، ارجمندی، احترام | **به عزت:** سوگند



که یک مشت خاک بردارد.» خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می‌کنی؟»

گفت: «تورا به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.»  
خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر  
که من طاققت قرب ندارم و تاب آن نیارم؛ من نهایت بُعد  
اختیار کردم، که قربت را خطر بسیار است.

جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت.  
گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد» میکائیل  
را فرمود: «توبرو» او پرفت. همچنین سوگند برداد، اسرافیل را  
فرمود: «توبرو» او پرفت. همچنین سوگند برداد. برگشت. ﴿۲﴾

حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت  
نیاید، به اکراه و اجبار، برگریو و بیاور»

عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جمله  
زمین برگرفت، بیاورد، آن خاک را میان مکه و طائف، فرو کرد.  
عشق، حالی دواسبه می‌آید. ﴿۳﴾

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در  
دندان تحیر بماند که آیا این چه سزاست که خاک ذلیل  
را از حضرت عزت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در  
کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و کبریاپی، چندین  
ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او  
نخواند و این سر با دیگری در میان نهاد. ﴿۴﴾

همه فرشتگان، با مشاهده آفرینش انسان، دچار شگفتی و حیرت  
شدند.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سر ملایکه فرو  
می‌گفت: «إني أعلم ما لا تعلمون»، شما چه دانید که ما را با  
این مشت خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟  
معذورید که شما را سرو کار با عشق نبوده است. روزگی چند  
صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دست‌کاری قدرت  
بنمایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید. اول  
نقش، آن باشد که همه را سجده او باید کرد. ﴿۵﴾

(خداوند) لطف خداوندی و دانش الهی خود را به قلب فرشتگان  
الهام می‌کرد که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است؛ خداوند به  
فرشتگان می‌گوید: عذر شما پذیرفته است؛ زیرا شما عاشق نبوده‌اید  
و عشق را درک نمی‌کنید.

پس، از ابرِ کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را  
گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد. عشق، نتیجه  
محبت حق است.

ارجمند و بزرگی | ذوالجلال: دارنده جلال، صاحب بزرگواری، صاحب بزرگی (از صفات خداوند  
تعالی) | طاقت: قدرت، توانایی، تحمل، بردباری، تاب | قرب: نزدیکی، نزدیک شدن، همجواری |  
تاب: طاقت، توان، پایداری، صبر، شکیبایی، رنج، پیچش، اضطراب | بُعد: دوری، فاصله | اختیار  
کردن: گزیدن، برگزیدن، انتخاب کردن، گرفتن، پسندیده داشتن | قربت: خویش، نزدیکی، آنچه موجب  
تقرب به خدا گردد، نزدیکی در مکان و منزلت | خطر: بیم هلاکت، آنچه مایه هلاکت باشد، بیم  
تلف شدن / ارزش، شرف | حضرت: قرب، حضور، آستانه درگاه، پیشگاه، محضر، نزدیکی، جناب |  
میکائیل: میکال، نام فرشته روزی، نام یکی از چهار ملک مقرب، فرشته روزی‌ها | اسرافیل: فرشته  
صور، مأمور دیدن صور و برانگیختن مردگان در روز رستاخیز

\* کنایه: تن در ندادن ← نپذیرفتن، به امری یا کاری رضایت ندادن | تضاد: قرب، بُعد |  
تشخیص: خاک سوگند برداد، تن در ندادن خاک

طوع: فرمان‌برداری، اطاعت، فرمان بردن، فرمانبری | رغبت: خواستن، میل، آرزومندی،  
میل، اشتیاق، خواهش، آرزو، میل داشتن | اکراه: ناپسند داشتن، فشار، زور، بیزاری، اجبار،  
ناخواست، به ناخواه و ستم برکاری داشتن | اجبار: به زور و داشتن به کاری، الزام، اکراه، مقابل  
اختیار | قهر: زور، خشم، غضب، توانایی، چیرگی، غلبه، جور و ستم، آزار، سختی، درشتی | قبضه:  
یک مشت از هر چیزی / دسته شمشر، کارد و مانند آن | جمله: همگی، همه، تماماً، سراسر |  
طائف: نام محل و شهری در حجاز، در قسمت شرقی مکه | حالی: در حال، در وقت، به محض  
اینکه، فوراً، همان دم | دواسبه: چالاک، سریع، با شتاب، با تعجیل

\* تشخیص: دواسبه آمدن عشق | کنایه: دواسبه آمدن ← شتابان و به سرعت آمدن | تضاد:  
طوع و رغبت با اکراه و اجبار

جملگی: همگی | تحیر: سرگشته شدن، حیران گشتن، سرگشتگی، سرگردانی، آشفتگی،  
دهشت، تعجب و شگفتی | سز راز و پوشیده شود، نهانی، پنهان | ذلیل: خوار، زبون، حقیر، گنه‌کار،  
رام، مطیع، نرم | عزت: ارجمندی، عظمت، سرافرازی، بزرگواری (متضاد مذلت) | اعزاز: گرامی  
داشتن، قوی کردن، عزیز و ارجمند گردانیدن، گرامی داشتن | کمال: تمام، تمامیت، (مقابل نقص)  
| مذلت: خوار شدن، خواری، فرومایگی، مقابل عزت | کبریاپی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی |  
غنا: توانگری، بی‌نیازی

\* کنایه: انگشت در دندان ماندن ← متحیر و شگفت زده ماندن | تضاد: عزت، مذلت/اعزاز،  
خواری

الطاف: جمع لطف، نوازش‌ها، مهربانی‌ها | الوهیت: خدایی، مقام الهی، ذات باری تعالی |  
حکمت: علم و دانش، راستی، درستی، فرزانتی | ربوبیت: خدایی، پروردگاری، خداوندی، خدایی |  
ملایکه: جمع ملک؛ فرشتگان | ازل: زمان بی‌ابتدا، آنچه اول و ابتدا نداشته باشد، همیشگی، دیرینگی  
| ابد: زمانی که آن را نهایت نباشد، همیشگی، جاوید | معذور: عذر آورنده، یوزش خواه، بهانه‌دار، معاف،  
صاحب دلیل، صاحب عذر و بهانه | روزگ: چند روز محدود، مدت کوتاه (وندی) | دست‌کاری: دست  
بردن در چیزی، مرمت کردن، تیزدستی، دست بردن در کاری به نیت بهتر ساختن | بوقلمون: دیبای  
رومی رنگارنگ، پارچه‌ای که نمایش چند رنگ بدهد، رنگارنگ

\* تضمین: آوردن آیه «أني أعلم ما لا تعلمون» | تضاد: ازل و ابد | استعاره: آینه ← آفرینش  
انسان | کنایه: سجده کردن در مقابل کسی ← تنظیم کردن و احترام گذاشتن

↑ مرتبط با:

نیست جاننش محرم اسرار عشق هر که در جاننش غم جانانه نیست  
جلوه‌ای کرد کُخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد  
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی بر خاک آدم ریز



﴿۷۶﴾

🌸 **کرم:** جوانمردی، سخاوت، جود، بخشش، بزرگواری، سخا، بخشندگی | **ید:** دست | **فتنه:** شورش، آشوب، هنگامه، ستیزه، دیوانگی، خلاف، بلوا، فساد، جنجال | **شور:** هیجان، غوغا، فتنه، آشوب، آشفتگی | **نشتو:** نیشتر، آلتی فلزی سرتیز که برای فرو کردن در گوشت به کار برند، آلت فلزی و نوک تیز، ابزاری مخصوص جراحان

✳️ **تشبیه:** ابر کرم / باران محبت / شبنم عشق / نشتو عشق | **جناس:** گل، دل | **واج آرایی:** تکرار واج‌های «ش»

↑ مرتبط با:

شور و غوغایی برآمد از جهان / حُسن او چون دست در یغما نهاد  
از خمستان جُرعه‌ای در خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد  
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش بر همه عالم زد

﴿۸﴾

🌸 **متعجب‌واژ:** حیران، شگفت‌زده، سرگشته، همانند فرد حیران (وندی) | **جَلَّت:** بزرگ است | **شباروز:** شبانه‌روز (وندی - مرکب) | **تصوّر کردن:** دست در کاری کردن، بدست آوردن، مالک شدن | **عنایت:** توجه داشتن، دقت کردن، التفات، اعتنا، لطف، مرحمت، مهربانی، حفظ کردن احسان

✳️ **جناس:** دل، گل | **کنایه:** دل سوخته ← دل عاشق؛ داشتن دل سوخته ← عاشق بودن | **مجاز:** گل ← جسم یا وجود مادی / دل ← روح و بُعد معنوی انسان

↑ مرتبط با:

گل پیکرت چهل بامداد / به دست خود از راه حکمت نوشت  
بدیعی که شخص آفریند ز گل / روان را خرد بخشد و هوش و دل  
دو صد مهره بریک‌دگر ساخته است / که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است

﴿۹﴾

🌸 **معکوس:** برعکس، وارونه، نگون سار | **گریختن:** در رفتن، فرار کردن، به هزیمت شدن | **دراویختن:** آویزان شدن، آویختن، چنگ زدن

✳️ **کنایه:** دست در دامن کسی آویختن ← متوسل شدن | **جناس:** گل و دل | **تضاد:** می‌گریختی، درمی‌آویزی

﴿۱۰﴾

🌸 **خزاین:** گنجینه‌ها، مخزن‌ها، خزینه‌ها، جمع خزانه و خزینه | **نفایس:** چیزهای نفیس و گرانبمایه و گرانبها، جمع نفیسه | **غیب:** پنهان، ناپیدا، غایب شده | **دفعین:** مدفون، پنهان شده در زیر خاک، آنچه در زیر زمین نهفته باشد از زر و سیم و گوهر | **حیات:** عمر، زندگی، زنده بودن، زندگانی | **نظر:** نگریستن، نگاه، به نظر آوردن، مورد توجه قرار دادن | **خازن:** خزانه‌دار، نگهبان خزانه، فرشته | **لایق:** سزاوار، شایسته | **الا:** مگر، به جز، جز، بدون، فقط، منحصراً

﴿۶﴾ از شبنم عشق خاک آدم گل شد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

وجود خاکی و جسم انسان را با عشق در آمیختند و با آفرینش انسان و قرار گرفتن عشق در وجود او، در جهان فتنه و شور و هیجان پدید آمد.

﴿۷﴾ سر نشتو عشق بر رک روح زود

یک قهره فروچکید و نامش دل شد

از آمیزش روح انسانی و عشق الهی، دل به وجود آمد. (دل، محصول آمیختگی عشق با روح است)

جمله، در آن حالت، **متعجب‌وار** می‌نگریستند که حضرت جَلَّت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل **شباروز** **تصوّر** می‌کرد و در هر دوزه از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر **عنایت**، پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.»

حکمت با ملایکه می‌گفت: شما در گل منگرید، در دل نگرید. [خداوند] حکمت آن را به ملایکه می‌گفت: که شما به جسم خاکی انسان توجه نکنید، بلکه به دل او بنگرید.

﴿۸﴾ گر من نظری به سنگ بر بگارم

از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم

[خداوند می‌فرماید] اگر با لطف و عنایت خودم، در اجسام بی‌روح، نظر بیفکنم، آن‌ها را به عاشقانی دلسوخته تبدیل خواهم کرد.

اینجا، عشق **معکوس** گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد.

آن چه بود که اول **می‌گریختی** و این چیست که امروز در **می‌آویزی**؟

آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در **می‌آویزم**. ﴿۹﴾

در اینجا [بعد از توجه و عنایت پروردگار به انسان] شرایط عشق تغییر می‌کند، به گونه‌ای که اگر معشوق (خدا) بخواهد از عاشق (انسان) دوری گزیند، عاشق با اشتیاق فراوان به او متوسل می‌شود. [فرشتگان می‌گویند:] این چه رازی است که ابتدا انسان (خاک) حاضر به آمدن به درگاه الهی نبود اما اکنون، با شوق فراوان به او متوسل می‌شود. [انسان می‌گوید] در آن زمان من جسمی بی‌روح بودم (جنبه مادی داشتم) اما اکنون، روح در وجودم دمیده شده و به خداوند متوسل می‌شوم.

همچنین، هر لحظه از **خزاین** غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می‌کردند، تا هرچه از **نفایس** خزاین **غیب** بود، جمله در آب و گل آدم، **دفعین** کردند. چون نوبت به دل رسید، **گل** دل را از بهشت بیاوردند و به آب **حیات** ابدی سرشتند و به

آفتاب نظر پیرو شدند.

چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانهٔ غیب که آن را از نظر **خازنان** پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، **آ** حضرت ما، یا دلِ آدم. ﴿۱۰﴾

آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر **مُلک و ملکوت عرضه داشته**، هیچ کس **استحقاق خزانگی و خزانه‌داری** آن گوهر نیافته. خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود، و به خزانه‌داری آن، جان آدم شایسته بود.

ملایکه **مُقرب**، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند، یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می‌نگازند؟» ﴿۱۱﴾

آن گوهر، چه بود؟ آن، گوهر عشق و محبت بود که آن را آماده کردم و بر تمام موجودات زمینی و آسمانی عرضه کرده بودند. هیچ مخلوقی شایستگی نگهداری آن را نیافته بود و تنها دلِ انسان، شایستگی پذیرش و نگهداری گوهر عشق را داشت.

آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: «اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من سرازیر این خواب خوش بردارم، **اسامی** شما را یک به یک برشمارم.»

هرچند ملاتک در او نظر می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه **مجموعه‌ای** است تا **ابلیس** پر **تلبیس** که گرد او **طواف** می‌کرد. چون ابلیس، گرد **قالب** آدم برآمد، هرچیز را که بدید، دانست که چیست؛ اما چون به دل رسید، دل را بر **مثال کوشکی** یافت، هرچند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت.

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم **سهل** بود، کار مشکل این جاست؛ اگر ما را **آفتی** رسد از این شخص، از این **موضع** تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سرو کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود. با صد هزار اندیشه، نومید از درِ دل بازگشت.» ابلیس را چون در دلِ آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت. ﴿۱۲﴾

معنی و مفهوم دو سطر پایانی: شیطان با خود گفت تاکنون هرچه دیدم درک آن. برایم آسان بود اما کار دشوار، این است که من از درک دل انسان عاجز هستم و اگر زمانی از انسان، به ما آسیبی برسد، بدون تردید از جانب دل او خواهد بود و ارتباط خداوند با انسان، از طریق دل او خواهد بود.

✱ **تلمیح:** به آیه «أنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال و...» اشاره دارد. **استعاره:** گوهر ← محبت، معرفت، عشق | **تشبیه:** خزاین (خزانه)، غیب (مشبهه: غیب/ مشبهه به: خزاین یا خزانه) / آفتاب نظر (مشبهه: نظر/ مشبهه به: آفتاب)

✱ **مُلک:** مملکت، ولایت، کشور، موجودات، عالم اجرام | **ملکوت:** عالم فرشتگان، سلطهٔ الهی و آسمانی | **عرضه داشتن:** ارائه دادن، نشان دادن، اظهار کردن، عرضه کردن | **استحقاق:** شایسته بودن، شایستگی، لیاقت | **خزانگی:** منسوب به خزانه | **خزانه‌داری:** عمل و شغل خزانه‌دار، عمل خزانه‌دار، محافظت و نگهداری | **مُقرب:** آنکه نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است. | **نگاشتن:** نقش و نگار کردن، نوشتن، ترسیم کردن، رسم کردن، نقاشی کردن

✱ **تلمیح:** به آیه «أنا عرضنا الأمانة على السموات...» اشاره دارد. | **تشبیه:** گوهر محبت (مشبهه: محبت / مشبهه به: گوهر) / صدف امانت معرفت | **مراعات نظیر:** گوهر، خزانه، خزانه‌داری / نقش و نگاشتن | **مجاز:** مُلک ← موجودات جهان / ملکوت ← فرشتگان

↑ مرتبط با:

آسمان بار امانت نتوانست کشید / فرعهٔ کار به نام من دیوانه زدند  
آدمی گر خون بگیرد از گرانباری رواست / کان چه نتوانست بردن آسمان، بردوش اوست  
آسمان کی می‌تواند کرد کار عشق را؟ / بر نمی‌آید ز دست شیشه‌گر آهنگری  
آسمان سست پی مردشکوه عشق نیست / رخس می‌باید که رستم را به میدان آورد

✱ **اسامی:** جمع اسم، نام‌ها، اسم‌ها | **برشمردن:** شمردن، یکی یکی شمردن | **مجموعه:** جمع شده، گرد آمده، فراهم آمده / خزانه، گنجینه | **ابلیس:** شیطان، دیو، مهتر دیوان | **تلبیس:** فریب و حیله، دروغ، پنهان کردن حقیقت، پوشیدن حقیقت | **طواف:** گرد چیزی گشتن، گشتن، دور زدن | **قالب:** کالبد، شکل و هیأت، پیکر | **مثال:** مانند، شبیه، شاهد، نمودار، نمونه / فرمان، حکم / تصویر، مجسمه | **کوشک:** بنای بلند، بنای مرتفع و عالی، قصر، کاخ | **سهل:** نرم، زمین نرم، آسان | **آفت:** زحمت، علت، آسیب، بیماری، عیب، ضرر، بلیه | **موضع:** جای گذاشتن و نهادن، جای نهادن چیزی، جای، مکان، جایگاه، محل

✱ **تشبیه:** دل را بر مثال کوشکی یافت. **اکنایه:** سرو کار داشتن با چیزی ← ارتباط برقرار کردن با آن | **استعاره (اضافه استعاری):** در دل | **تلمیح:** سطر اول اشاره دارد به آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

## آفتاب حُسن

(۱) **بنای رخ که باغ و گلستانم آرزوست**

**بکشای لب که قد فراوانم آرزوست**

[ای معشوق] چهرهٔ زیبایی خود را آشکار ساز زیرا آرزوی من دیدن چهرهٔ همچون باغ و بوستان است. سخن بگو، زیرا آرزوی شنیدن سخنان دلپذیر تو را دارم.

(۲) **ای آفتاب حُسن، برون آدمی ز ابر**

**کان چهرهٔ مشع تابانم آرزوست**

ای معشوق زیبارو، لحظه‌ای خود را نمایان ساز، زیرا در آرزوی دیدن چهرهٔ نورانی و زیبایی تو هستم.

(۳) **گفتی ز ناز «میش مرنجان مرا، برو»**

**آن گفتت که «میش مرنجانم» آرزوست**

از روی ناز و عشوه به من گفتی که بیش از این مرا آزار نده و از من دور شو، من آرزوی شنیدن سخنان زیبا و دلفریب تو را دارم.

(۴) **زین بهرمان سست عناصر دلم گرفت**

**شیر خدا و رستم دستانم آرزوست**

من از رفتار این همراهان بی‌اراده، ناراحت و غمگین هستم و آرزوی دیدن انسان‌های شجاع و جوانمردی، مانند علی (ع) و رستم (فرزند زال) را دارم.

(۵) **دی شیخ با چراغ همی کشت کرد شر**

**کز دیو و دد ملوم و انانم آرزوست**

در روزگار گذشته، فیلسوف معروف یونانی (دیوجانس) در روز روشن با چراغ در اطراف شهر می‌گشت و می‌گفت: از انسان‌های فرومایه و نامهربان آزاده و غمگین هستم و آرزوی دیدن انسانی واقعی را دارم.

(۶) **گفتند یافت می‌شود جتایم ما**

**گفت: «آن کی‌یافت می‌شود، آنم آرزوست»**

مردم گفتند: انسان واقعی در این روزگار پیدا نمی‌شود. ما بسیار جست و جو کرده‌ایم و نیافته‌ایم. گفت: من در آرزوی همان کسی (انسان واقعی) هستم که به آسانی پیدا نمی‌شود.

**بنمای:** نشان بده؛ فعل امر از مصدر «نمودن» | **بکشای:** باز کن؛ فعل امر از مصدر «کشودن» | «م»؛ در گلستانم و فراوانم «دارای نقش مضاف‌الیه و وابسته کلمهٔ «آرزو» است.

**مراعات نظیر:** رخ، لب / باغ، گلستان | **کنایه:** رخ نمودن ← نمایان شدن، آشکار شدن / لب گلشودن ← سخن گفتن | **استعاره:** باغ و گلستان ← چهرهٔ زیبایی یار / قند فراوان ← سخنان شیرین و دلپذیر | **قالب شعر:** غزل | **قافیه:** گلستانم و فراوانم | **ردیف:** آرزوست

**حُسن:** نیکویی، جمال، زیبایی، خوبی، خوبویی، خوشی، لطافت | **دَم:** لحظه، هنگام، زمان، لمحّه، وقت | **مشعشع:** روشن، رخشان، درخشنده، تابان | **تابان:** روشن، براق، روشنی‌دهنده، درخشنده، فروزان، تابنده (وندی)

**استعاره:** آفتاب حُسن ← معشوق / چهرهٔ مشعشع و تابان (چهره مانند آفتاب دانسته شده است) | **مراعات نظیر:** آفتاب، ابر، تابان، برون آمدن، مشعشع | **کنایه:** از ابر برون آمدن ← نمایان شدن، آشکار شدن، تجلی کردن

**ناز:** عشوه، کرشمه، دل‌فریبی، طنازی، زیبایی، ظرافت، حالت استغنا | معشوق از عاشق | **مرنجان:** آزارنده، نرنجان، فعل امر منفی (نهی) از مصدر «رنجاندن» | **مرنجانم:** مرا آزارنده، مرا نرنجان، ضمیر «م» دارای نقش مفعول است.

**همره:** مخفف همراه، آن که در راه با کس رود، قرین، مونس، همدم، موافق، هم‌پیمان (وندی) | **سست عنصر:** کاهل، بی‌اراده، بی‌غیرت، بی‌حمیت (مرکب) | **دستان:** لقب زال، پدروستم، مکر، نیرنگ، حيله، فریب / سرود، نغمه

**کنایه:** سست بودن ← بی‌اراده بودن، تنبل و کاهل بودن / دل گرفتن ← اندوهگین شدن، ناراحت شدن | **استعاره:** شیر خدا ← حضرت علی (ع) | **نماد:** شیر خدا (علی علیه‌السلام) و رستم دستان ← نماد شجاعت و مردانگی و غیرت

**دی:** روز گذشته، دیروز | **شیخ:** بزرگ، پیر، کهنسال، مرشد، مراد، پیشوا، استاد (در این جا مقصود دیوجانس: دیوژن فیلسوف معروف یونانی است) | **همی گشت:** می‌گشت، جست و جو می‌کرد (ماضی استمراری به شکل تاریخی) | **گرد شهر:** پیرامون شهر، اطراف شهر، جای جای شهر، حوالی شهر | **دیو:** نوعی از شیاطین، ابلیس، شیطان، اهریمن | **دَد:** وحشی، مقابل دام؛ جانور درنده چو شیر و پلنگ | **ملول:** به ستوه آمده، آزرده، بیزار، دل‌تنگ، غمگین، اندوهگین

**تلمیح:** اشاره دارد به داستان «دیوجانس: دیوژن» فیلسوف معروف یونانی که روز روشن با چراغ درکوچه‌ها با نظری تحقیرآمیز نسبت به مردم روزگار خود، به دنبال انسان واقعی می‌گشت. | **استعاره:** دیو و دَد ← انسان‌های بی‌رحم و پست و فرومایه | **مجاز:** دی ← گذشته، زمان گذشته

**یافت می‌نشود:** یافت نمی‌شود، پیدا نمی‌شود (مضارع اخباری به شکل قدیم) | **جتستایم:** جست و جو کرده‌ایم، طلب کرده‌ایم (ماضی نقلی از مصدر جُستن)

## آفتاب حُسن

﴿۷﴾ پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست

آن آشکار صفت پنهانم آرزوست

خداوند از نگاه انسان‌ها پنهان، اما آثار خلقت او در همه جا نمایان است) من در آرزوی دیدن پروردگاری هستم که از نظرها پنهان اما آثار آفرینش او در همه جا آشکار است. «غزلیات شمس: جلال‌الدین محمد مولوی»

دیده‌ها: چشم‌ها (وندی) | آشکار صنعت: خدا که آثار آفرینش او، آشکار است (مرکب) | صنعت: فن، پیشه، حرفه، هنر، تکنیک، حيله، چاره

\* تضاد: آشکار و پنهان | تکرار: دیده (۲ بار) و پنهان (۲ بار)

↑ مرتبط با: لا یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

یار، بی پرده از در و دیوار  
هر دو عالم یک فروغ روی اوست  
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور  
کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را

در تجلی است یا اولی الابصار  
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم  
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را  
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

معمود

## درک و دریافت

۱. بیت‌های سوم و ششم را از نظر خوانش و توجه به ایستگاه‌های آوایی بررسی کنید.
۲. درباره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.

## پاسخ

۱. در این دو بیت برای خوانش درست، به ترتیب، بعد از واژه‌های «ناز»، «مرا»، «مرنجانم» و «می نشود»، (مصراع اول و دوم) مکث یا درنگی، لازم است.
۲. مولانا به دنبال دنیای مطلوبی است که در آن انسان‌های سست عنصر و بی‌اراده و دیوسیرت و درنده‌خو، نکوهش می‌شوند و جایگاهی ندارند و انسان‌های شجاع و جوانمرد ستایش می‌گردند، هرچند به آسانی نمی‌توان آن‌ها را یافت.

## کارگاه کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.  
تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. (کلیله و دمنه)  
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست | در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است (حافظ)  
ناخم افزود و آبرویم کاست | بینوایی به از مذلت خواست (سعدی)
۲. با دقت و توجه به جدول زیر، شکل‌ها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
جای همزه	آغازی	پایانی	آغازی و میانی و پایانی	میانی و پایانی	میانی و پایانی	میانی و پایانی
مثال	ابر، اراده، اجرت	جزء، ماء، شیء	آسان، قرآن، مار بوا	رأفت، مبدأ	رؤیا، مؤلف	هیئت، متألئ

اکنون برای کاربرد شکل‌های مختلف همزه، شش واژه مناسب بیابید و بنویسید.

### قلمرو ادبی

۳. عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی، بررسی کنید.  
پس، از ابرکرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.
۴. در بیت زیر «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.  
سرنشتر عشق بر برگ روح زدند | یک قطره فرو چکید و نامش دل شد



۵. برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

نپذیرفتن: متوسل شدن: شتاب داشتن:

### قلمرو فکری

۶. در عبارات‌های زیر، مقصود از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

الف) شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید.

ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می‌کردند.

پ) حکمت ربوبیت به سیر ملائکه فرو می‌گفت.

۷. هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

ناز و نیاز تو، شد همه دلپذیر من / تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من (حسین منزوی)

نیست جانش محرم اسرار عشق / هر که را در جان، غم جانانه نیست (خواجوی کرمانی)

توز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین / دیو، آدم را نبیند غیر طین (مولوی)

۸. درباره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید.

الف) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا هُمَ نَامَهَا رَا بَه آدَمَ آمُوخت. (بقره، ۱۳)

ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب، ۷۲)

(ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بردوش کشید. به

درستی که او ستمگرو نادان بود)

### پاسخ

۱. میل، اراده، خواهش، آرزو / مرتبه، مقام، احترام، پایگاه، جایگاه، اعتبار

حضور، نزد، خدمت، محضر، درگاه، آستانه

خواری، ذلت (مقابل عزت)

۲. آغازی (ا) استسقا، استحکام، اراده، اصیل، اندرز، اول، اضداد

پایانی (ع): سوء، ماء

آغازی و میانی (آ): آشنا، آشکار، قرآن، آموزگار، آماس، کارآموده

میانی و پایانی (أ): رأس، متأثر، توأم، مأیوس، تأمل، منشأ، ملجأ

میانی (ؤ): سؤال، مؤتس، مؤمن، رؤسا

میانی (یء): مسائل، جرئت، جبرئیل، میکائیل، طائف

۳. تشبیه: ابرکرم، باران محبت / جناس: گل، دل / مراعات نظیر: ابر، باران، باریدن / مراعات نظیر: خاک، گل

۴. رگ روح (اضافه استعاری)

۵. نپذیرفتن: (تن در ندادن) / متوسل شدن: (دراویختن) / شتاب داشتن: (دو اسبه آمدن)

۶. الف) آفرینش انسان / ب) عشق و محبت / پ) باطن، قلب

۷. ناز و نیاز توشه ... آیا این چه سراسر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و

کبریایی، چندین ناز می‌کند.

نیست جانش ... معذورید که شما را سروکار با عشق نبوده است.

توز قرآن، ای پسر ظاهر ... حکمت با ملائکه می‌گفت: شما در گل منگرید در دل بنگرید.

۸. الف) مفهوم این آیه در عبارت «اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم. باشید تا من اسامی شما را یک‌به‌یک بر شمارم» آمده است.

ب) مفهوم این آیه در عبارت «آن چه بود، گوهر محبت بود که تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته. هیچ‌کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر

نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود.» ذکر شده است.

نمونه سؤالات امتحانی فصل سوم

ردیف	سؤالات	نمره
۱	معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید. الف) چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر ب) به قهر یک قبضه خاک از روی جمله زمین برگرفت. پ) گو یارب، از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری	۰/۷۵
۲	در گروه کلمات زیر غلط‌های املائی را بیابید و شکل درست آن‌ها را بنویسید. «مذلت و خاری- طوع و رقت- حضرت غنا- غایت و نهایت- استحقاق و شایستگی- ملائکه مقرب- غالب انسان- محرم اسرار- غیر طین»	۰/۷۵
۳	تعداد واج‌های صامت و مصوت واژه «آینده» را بنویسید.	۰/۵
۴	در مورد تفاوت معنایی و کاربرد «به» در بیت زیر توضیح دهید. «به جان او که گرم دسترس به جان بودی کمینه پیش کش بندگانش آن بودی»	۰/۵
۵	نوع ساختمان هریک از واژه‌های زیر را بنویسید. الف) جهانگیر: ب) جبرئیل: پ) خزانه‌داری: ت) اندیشه:	۱
۶	کدام بیت به شیوه بلاغی سروده شده است؟ دلیل خود را بیان کنید. الف) مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید ب) دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم	۰/۵
۷	آرایه‌های ادبی ابیات زیر را مشخص کنید. (در هر بیت دو مورد) الف) فرزند عزیز را به صد جهد بنشانند چو ماه در یکی مهد ب) از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد	۱
۸	تشبیه و استعاره را در ابیات زیر مشخص کنید. الف) چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر ب) سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد	۱
۹	معنی و مفهوم هریک از ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید. الف) برداشته دل ز کار او بخت درمانده پدر به کار او سخت ب) حاجتگه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست پ) حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام بر کار کرد. ت) این جاء، عشق معکوس گردد. اگر معشوق خواهد که از او بگریزد او به هزار دست در دامنش آویزد.	۲
۱۰	هریک از ابیات زیر بیانگر چه مفهومی است؟ الف) گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی ب) گر من نظری به سنگ بر بگمارم از سنگ دلی سوخته بیرون آرم	۰/۵
۱۱	مقصود از بخش‌های مشخص شده عبارات و ابیات زیر را بنویسید. الف) بیچارگی ورا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند ب) عشق حالی دو اسبه می‌آمد. پ) تا شما در این آینه نقش‌های بوقلمون ببینید. ت) گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در	۱
۱۲	مقصود نویسنده از عبارت «شما در گل منگرید، در دل نگرید» چیست؟	۰/۵

## آزمون غنی‌سازی فصل سوم

۱. معنای چند واژه در مقابل آن نادرست آمده است؟

(جهد: رنج بردن)، (کوشک: قلعه)، (رأفت: بلندی)، (عنایت: احسان)، (جَلت: بزرگ است)، (عَنَّا: بی‌نیاز)، (اصناف: گروه‌ها)، (سست عنصر: کاهل)  
 (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۲. در کدام گزینه معنای واژه‌های نادرست آمده است؟

(۱) (طوع: فرمانبری)، (حضرت: آستانه)، (اجرت: پاداش)  
 (۲) (رایت: پرچم)، (سرشت: آفرینش)، (جمله: سراسر)  
 (۳) (چاره‌گری: تدبیر)، (استحقاق: حق داشتن)، (ملکوت: جهان بالا)  
 (۴) (هیئت: ظاهر)، (خلیفت: جانشین)، (مشعشع: تابان)

۳. در کدام بیت غلط املایی یافت می‌شود؟

(۱) نیست غیر از سوختن عید مَدَلت پیشگان | خار را در وصل آتش پیرهن گلناری است  
 (۲) به حُسن و صورت و معنی تویی آن واحد مطلق | که چون ذات الوهیت به خوبی فرد و یکتایی  
 (۳) ز خود نگذشته‌ای از مهمل لیلی چه می‌پرسی | غبارت باقی است آرایش دامان صحرا کن  
 (۴) چه خوش بود تن اگر قبضه قضا نشود | چه بر خورد دل اگر قدرت قدر نبود

۴. اگر صامت‌ها را با «ص» و مصوت‌ها را با «م» نمایش دهیم، ترکیب واج‌های واژه «آسایشگاه» به ترتیب، در کدام گزینه نشان داده شده است؟

| سراسری انسانی | ۸۱

(۱) ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص  
 (۲) ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص  
 (۳) ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص / م / ص  
 (۴) م / م / م / م / م / م / م / م / م / م / م / م / م

| سراسری تجربی | ۹۳

۵. الگوی هجایی واحدهای زبانی واژه‌های «ابر، همه، تویی» به ترتیب در کدام گزینه درست است؟

(۱) (صامت - مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - صامت)  
 (۲) (مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - مصوت)  
 (۳) (صامت - مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - مصوت)، (صامت - مصوت - صامت - مصوت)  
 (۴) (مصوت - صامت - صامت)، (صامت - مصوت - صامت - مصوت)، (صامت - مصوت - صامت - مصوت)

| سراسری زبان | ۹۳

۶. الگوی هجایی واحدهای زبانی واژه‌های «وام، سیل، رمه، آش» به ترتیب با همه واژه‌های کدام گزینه منطبق است؟

(۱) حال، دیده، زده، آب (۲) پر، درد، خانه، صد (۳) کارد، غیرت، گله، سرد (۴) سود، رخت، گره، باد

| سراسری تجربی | ۹۴

۷. تعداد واج‌های هسته دومین گروه اسمی در عبارت زیر چند تاست؟

«در این سفر دور و دراز، در کوره راه‌های پرنشیب و فراز همه جا نغمه‌های آسمانی تو تسلی بخش دل ماست.»  
 (۱) شش (۲) هفت (۳) هشت (۴) نه

۸. گروه بدلی در عبارت «جلال آل احمد، داستان نویس پرآوازه و موفق معاصر از جمله مفاخر سرزمین ماست.» از چند واج تشکیل شده است؟

| سراسری زبان | ۸۸

(۱) ۳۷ (۲) ۳۸ (۳) ۳۹ (۴) ۴۱

| سراسری تجربی | ۸۸

۹. گروه بدلی در عبارت «خیال، این تنها پرنده نامرئی، آزاد ورها، در کویر جولان دارد.» از چند واج تشکیل شده است؟

(۱) ۲۲ (۲) ۲۳ (۳) ۲۴ (۴) ۲۵

| سراسری خارج | ۹۵

۱۰. ترتیب توالی ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های «استعاره، کنایه، حس آمیزی، جناس و تناقض» کدام است؟

(الف) زکویش نسیم صبا بوی برد | به بویش دلم پی بدان کوی برد  
 (ب) غریب نیست زمن گر غریب شهر خودم | که کرد عشق تو بیگانه آشنایان را  
 (پ) بآباد بوده همره بوی تو در سحرگه | گل‌ها شنیده بویت خود را به باد داده  
 (ت) تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد | هر که خاک در میخانه به رخساره ترفت  
 (ث) خواهی نکند خطش از دایره بیرون | هر حکم که فریاد سر بر خط فرمان باش  
 (۱) الف، ث، پ، ب، ت (۲) ت، الف، ث، پ، ب (۳) ت، ث، پ، الف، ب (۴) ث، پ، ب، الف، ت





- (۱) گوشه گیران قفس را نکهت گلشن بس است | دیده کنعانیان را بوی پیراهن بس است (تلمیح - جناس)
- (۲) از دل پر خون تراوش کند اسرار عشق | پرده پوش راز گوهرسینه دریا بس است (استعاره - کنایه)
- (۳) هم چو طوق قمریان آغوش ما گستاخ نیست | جلوه‌ای از دور از آن سرو روان ما را بس است (واج‌آرایی - استعاره)
- (۴) خط عذار یار که بگرفت ماه از او خوش حلقه‌ای است لیک به در نیست راه از او (ایهام - تشبیه)

۱۲. آرایه مقابل همه ابیات به جز گزینه ..... تماماً درست است؟

- (۱) دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر | کزدیو و دد ملولم و انسامم آرزوست (تلمیح - استعاره)
- (۲) سرنشتر عشق بر رگ روح زدند | یک قطره فرو چکید و نامش دل شد (تشخیص - تشبیه)
- (۳) پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست | آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست (تضاد - جناس)
- (۴) زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت | شیر خدا و رستم دستام آرزوست (کنایه - تلمیح)

۱۳. در کدام بیت همه آرایه‌های «تشبیه، کنایه، تشخیص و استعاره» مشهود است؟

- (۱) فرزند عزیز را به صد جهد | بنشانند چو ماه در یکی مهد
- (۲) می‌گفت گرفته حلقه در بر | کامروز منم چو حلقه بر در
- (۳) از جای چو مار حلقه بر جست | در حلقه زلف کعبه زد دست
- (۴) چون موسم حج رسید، برخاست | اشتر طلبید و محمل آراست

۱۴. مفهوم عبارت «حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شب‌روز تصرف می‌کرد...» با همه ابیات به جز بیت ..... متناسب است.

- (۱) مهیّا کن روزی مار و مور | اگر چند بی دست و پایند زور
- (۲) گل پیکرت را چهل بامداد | به دست خود از راه حکمت نوشت
- (۳) بدیعی که شخص آفریند ز گل | روان را خرد بخشد و هوش و دل
- (۴) دو صد مهره بر یک‌دگر ساخته است | که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است

۱۵. مفهوم کدام بیت به آیه شریفه «أنا عرضنا الأمانة على السموات والارض والجبال...» اشاره دارد؟

- (۱) آسمان گو مفروش این عظمت کاند عشق | خرمن مه به جوی، خوشه پروین به دو جو
- (۲) آدمی گر خون بگیرد از گران باری رواست | کانه نتوانست بردن آسمان، بردوش اوست
- (۳) هر که را گویند باشد نوبتی در آسیا | آسمان چون نوبت ما را فراموش کرده است
- (۴) سخن که مبتذل افتاد آسمانی نیست | چو شمع، حرف هر کسی بر زبان نمی‌آید

۱۶. کدام عبارت از بیت «برداشته دل ز کار او بخت / درماند پدر به کار او سخت» دریافت می‌شود؟

- (۱) پدر مجنون به کار او سخت گیری می‌کرد.
- (۲) بخت و اقبال از مجنون دور شده بود.
- (۳) مجنون دل به کار کردن نمی‌داد.
- (۴) پدر مجنون از کارهای او در شگفت بود.

۱۷. بیت «دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دواپذیر دارد» با کدام مورد ارتباط معنایی ندارد؟

- (۱) خوش است درد که باشد امید درمانش | دراز نیست بیابان که هست پایانش
- (۲) ضایع مساز رنج و دواى خود ای طیب | دردی است درد من که مداوا نمی‌شود
- (۳) داروی دل نمی‌کنم کان که مریض عشق شد | هیچ دوا نیاورد باز به استقامتش
- (۴) فکر بهبود خود ای دل ز دردی دیگر کن | درد عاشق نشود به مداوای حکیم

۱۸. «تا شما در این آینه نقش‌های بوقلمون ببینید» یعنی: تا شما .....

- (۱) جلوه‌های گوناگون در آینه آفرینش انسان ببینید.
- (۲) رونق حیل و مکر گوناگون را در آینه این جهان مشاهده کنید.
- (۳) در این آینه بنگرید و حیل و مکرهای گوناگون را بشناسید.
- (۴) در آینه جهان چنان نگاه کنید و رنگارنگی آن را دریابید.

۱۹. مفهوم آیه «أنا عرضنا الأمانة على السماوات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً» در کدام بیت دیده می‌شود؟

- (۱) دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند | گل آدم بسر شستند و به پیمانه زدند
- (۲) ساکنان حرم سترو عفاف ملکوت | با من راه نشین باد مستانه زدند
- (۳) آسمان بار امانت نتوانست کشید | قرعه کار به نام من دیوانه زدند
- (۴) جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه | چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۲۰. مفهوم کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- (۱) رخ رخشان بنما، دیده جان را بفروز لب میگون بگشا آتش دل را بنشان
- (۲) بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست | بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
- (۳) گفتند لب ببند و زاسرار ما مگو | گفتم که خیر نعره تکبیرم آرزوست
- (۴) بگشای لب شیرین بازار شکر بشکن | بنمای رخ رنگین ناموس قربشکن